



## انتظار جوان از دین و روحانیت



اینکه چه انتظاری از روحانیون و مسؤولان جامعه دارد؟ می‌گوید: در منطقه ما اصلاً روحانی وجود ندارد. اینجا رفت و آمد روحانیون فقط برای نماز جماعت مسجد است. ضمن آنکه اگر هم گذرشان به اینجا بیفتد، با ما کاری ندارند و ما هم به آنها کاری نداریم. اما یک نکته مهم اینکه برخی اوقات دوست داریم با آنها بنشینیم و خیلی خودمانی گپ بزنیم. حرف دل ما را هم گوش کنند.

آیا الآن صحیح است که ما اینطور سر چهارراه‌ها علف باشیم؟ کارمان در اوقات فراغت تنها ایستادن در سر خیابان‌ها و نگاه کردن به این‌و آن شده. گاهی هم بالاخره تخیلی می‌کنیم و به دخترهایی که هم‌وضع ما هستند، مزه و تیکه‌ای

کیوان دوست او که جقه‌ای نحیف و چهره‌ای زردرنگ دارد، حرف او را قطع می‌کند و می‌گوید: همین کلمه «تو بچه‌ای» اعصاب همه ما را داغون می‌کند. کیوان اسم واقعی‌اش جواد است. کفش ورزشی به‌پا کرده و با شلوار لی و کاپشن خارجی‌اش سعی می‌کند تیپ و ژست هنرپیشه‌های غربی را به خود بگیرد. او تنها با همین جمله تا آخر صحبت دیگران، سکوت می‌کند. فقط گوش می‌کند و با تکان دادن سر خود، گفتار سایر دوستانش را تأیید و تصدیق می‌کند.

اردلان ۱۷ ساله که دانش آموز سال سوم دبیرستان است، از این جمع می‌گوید: جوان فردی است پراز انرژی و تلاش. فردی که به دنبال ماجراجویی و نشاط است. می‌پرسم الآن نشاط و ماجراجویی نداری. گویی سفره دلش باز شده باشد می‌گوید: کدام نشاط؟ برنامه‌های تلویزیون را می‌گویی یا فیلم‌های سینماها را؟ محیط پارک‌ها یا کتابخانه‌ها را؟ کدامیک؟! نظرش را در مورد دین می‌پرسم،

احساس می‌کنم جمع دوستانه‌شان را در این روز سرد زمستانی به هم زده‌ام. در بلوار سجّاد مشهد و در مقابل یکی از پاساژهای خوش‌آب‌ورنگ آن از وجودم در جمع خودشان چندان رضایتی نشان نمی‌دهند. چهار نفرند و همگی با موهای روغن‌مالی شده و به قول معروف «ژل‌زده» گویی منتظر کسی هستند!

یکی از آنها در این روز سرد زمستانی از ماه اسفند که هنوز فراموش کرده کلاه آبی لبه‌دار و تابستانی‌اش را از سر بردارد و گه‌گاه آن را روی سرش جابجا می‌کند، خود را آرش معرفی می‌کند. ۱۶ ساله است و تا سال اول دبیرستان بیشتر درس نخوانده. به قول خودش با ترک تحصیل، عطای درس را به لقایش بخشیده است. دائم با یک دسته کلید بازی می‌کند. دسته کلیدی که در انتهای آن پلاکی شیشه‌ای با تصویری از هنرپیشه فیلم تایتانیک به چشم می‌خورد.

می‌پرسم: تا به حال از این یکی ندیده بودم. روی لباس‌ها زیاد دیده‌ام اما روی جاسوتیچی؟ می‌گوید: از این توی شهر خیلی کم است. از دویی، کادو است.

می‌دانم انتظار او از دین، نظر و نگرش او درباره جوان و روحانیت نباید چندان مهم و قابل تعمق باشد ولی از او می‌خواهم نظرش را در مورد یک جوان بگویم. او می‌گوید: جوان کسی است که سری پراز ماجرا و آرزو دارد. جوان کسی است که باید به او خیلی توجه کرد. می‌پرسم چه توجهی؟ و در پاسخ می‌گوید: باید ما را درک کنند. الآن پدر و مادرم و یا زمانی که در مدرسه مشغول تحصیل بودم، کسی مرا درک نمی‌کرد. هر جا حرفی می‌زدم، می‌گفتند: تو بچه‌ای!



به رومانی‌ها بگو - نه بنویس، بنویس که از موزه‌ها بیرون بزنند. با ما قاطی‌تر شوند، مثل اوایل انقلاب. البته من از آن دوران پی‌پی‌زی به خاطر ندارم ولی همه می‌گویند در آن دوران، همه به هم نزدیک بودند. در دوران جنگ هم این نزدیکی بود. ولی الآن این فاصله و نزدیکی دورودورتر می‌شود



می‌پرانیم، اما انصافاً بسیاری از اوقات از این وضع خسته می‌شویم چون می‌دانیم که همه‌اش بطالت است. کیوان همچنان با تکان سر خود حرف دوستش را تأیید می‌کند. نفر چهارم از این جمع حاضر به معرّفی خودش نیست و برای صحبت کردن شرطی پیشنهاد می‌کند. می‌گویم شرط خود را بگو. سعی می‌کنم آن را لحاظ کنم. می‌گوید: اگر صحبت‌های مرا کم و زیاد نکنید و قیچی سانسور را به آن بند نکنید، حرف می‌زنم. دوستانش با خنده او را وادار به صحبت می‌کنند. قبل از هر حرفی انتظارش از روحانیون را بیان می‌کند و می‌گوید: در مورد انتظار از روحانیون دل شما هم خوش است. بین ما و آنها و آنها با ما فاصله بسیار زیادی وجود دارد. یک روحانی که در حوزه به درس، تحصیل و آموزش و یا تدریس مشغول

است و تمام اطلاعات او در کتب درسی حوزه محدود شده، چگونه می‌تواند یک جوان، جوانی را که امروز پای برنامه‌های ماهواره‌ای، ویدئویی و ... می‌نشیند، هدایت کند. اصلاً یک روحانی توان درک چنین جوانی را دارد؟ نمی‌خواهم وارد سیاست شوم ولی تصوّر من این است که روحانیون ما امروز بیشتر به دنبال کار سیاسی هستند تا اینکه به فکر من و جوان‌ها باشند. البته برخی از آنها نگران جوان‌های جامعه هستند، ولی درگیری آنها در سایر امور از جمله امور سیاسی مجالی برایشان باقی نگذاشته که به ما هم توجهی کنند.

صدای بوق یک اتومبیل براید حواس همه را پرت می‌کند. همه‌شان از قبیل منتظر او بودند. صدای یک موزیک غربی از داخل ماشین به راحتی شنیده می‌شود. چهارنفری داخل ماشین جا می‌گیرند و با خنده خداحافظی می‌کنند.

در پارک ملت مشهد مقابل دریاچه مصنوعی آن و درست هنگامی که می‌خواهم با دو جوان وارد گفتگو و هم‌صحبت شوم، یکی از آنها به چند دختر که در حال عبور هستند، مژه‌ای می‌پرانند. سلام می‌کنم. ابتدا هول می‌شود و با دستپاچگی جواب سلام را می‌دهد. با خنده‌ای هدف از گفتگو با او را بیان می‌کنم. نفس عمیقی می‌کشد و می‌گوید: باور کنید با خودم گفتم الآن است که شما به من گیر بدهید. فکر کردم کار دست خودم داده‌ام، اما مثل اینکه به خیر گذشت. خود را مجتبی‌ی سالاری و دانش‌آموز مقطع دبیرستان معرّفی می‌کند. در تعریف از یک جوان می‌گوید: جوان فردی است که نیرو و انرژی زیادی دارد. دوست دارد

کاری انجام دهد که دیگران توان انجام آن را نداشته باشند. البته در مورد آن دخترها نیز من آدم بی‌دینی نیستم. از وقتی هم که به پارک آمده‌ام به هیچ دختری مثلک نگفته‌ام، بجز این دخترها که اول آنها شروع کردند اما به عنوان یک جوان دوست دارم به آرزوهایم برسیم و آن داشتن یک شغل خوب است. در مورد انتظار و دید من نسبت به روحانیون نیز نظری ندارم.

احمد میلی‌پور دوست و همکلاسی او هم در مود نیازهای جوانان و انتظار آنها از روحانیون می‌گوید: روحانیون ما از طریق تلویزیون و سخنرانی‌ها باید به گونه‌ای کار کنند که جوان‌ها فکر و ذهنشان متوجه دین باشد. الآن یک جوان فکر می‌کند کشیدن سیگار برای او شخصیت به دنبال می‌آورد. نظیر این قضیه را روحانیون باید بیشتر اهمیت داده و به جوان‌ها توجه کنند.

پارک ملت مشهد در این ساعت از روز که نزدیک اذان ظهر است، نسبتاً از جمعیت جوان پر است. هنوز علت آن را نمی‌دانم. روی اکثر صندلی‌های آن چند جوان نشسته و باهم گپ می‌زنند. دخترها نیز مثل پسرها به صورت چندنفری یا در حال رفت‌وآمد هستند و یا روی صندلی‌ها جا گرفته‌اند. بازار صحبت بین این دو قشر گرم است. اما جمعی از این جوان‌ها سرووضع و لباس‌هایشان به خوبی نشان می‌دهد که به دنبال کار خلاف نیستند. روی یک صندلی نشسته و باهم گرم صحبت هستند. در اطراف آنها پسرها با لباس‌هایی عجیب‌وغریب و موهای روغن‌مالی شده و دختران نیز که کفش‌های پاشنه‌بلند آنها ظاهراً مد



شخصی است که پس از مرحله نوجوانی به یک رشد و بلوغ فکری رسیده و شخصیت او تکامل بیشتری یافته است. بنابراین باید جوان را درک کرد. به او شخصیت داد و به او اعتماد کرد. اما در جامعه ما جوان را از روی لباس پوشیدن او شناسایی می‌کنند. مثلاً می‌گویند، فلانی غربی است درحالی‌که جوان را باید از فکر او شناخت. دخترخانم‌هایی هستند که مانتو دارند و بسیار باوقار و خوب هستند و از آن سو دخترهایی هم هستند که چادر دارند ولی از مانتوپوش‌ها به مراتب بدتر هستند. در خصوص توقع ما از روحانیون نیز متأسفانه اکثر جوان‌ها از آنها دوری می‌کنند. نمی‌دانم چرا. شاید به ضرر آنها باشد ولی نهایتاً باید طوری عمل شود که ما و آنها به هم نزدیک شویم. الآن جوان‌ها از آنها فراری هستند. البته در انتخابات ریاست جمهوری سه نفر کاندید روحانی بودند و دیدیم جوان‌ها به همین روحانی‌ها رأی دادند که آقای خاتمی انتخاب شد. دلیل عمده آن این بود که آقای خاتمی چیزهایی گفت که جوان‌ها را خوش آمد. هرچند یک درصد از صحبت‌ها و شعارهای آقای خاتمی



**کارمان در اوقات فراغت تنها ایستادن در سر فیابان‌ها و نگاه کردن به این‌وآن شده. گاهی هم بلاقره تفلفی می‌کنیم و به دفترهایی که هم‌وضع ما هستند، مزه و تیگه‌ای می‌پرانیم، اما انصافاً بسیاری از اوقات از این وضع فستنه می‌شویم چون می‌دانیم که همه‌اش بطلالت است**



**همه تصور می‌کنند، جوان امروز مثل جوان ۵۰ سال پیش است. در قدیم موسیقی به این شکل نبود. امکانات امروزی وجود نداشت. روحانیون با شیوه‌هایی ساده جوانان را جذب دین می‌کردند ولی در جامعه امروزی و درحالی‌که حدیثی هم از پیغمبر اکرم (ص) داریم که فرموده: «فرزندان خود را با زمان تربیت کنید» اما می‌بینیم که روحانیون ما تلاش زیادی در این راه نمی‌کنند**



به قدیم است و همه تصور می‌کنند، جوان امروز مثل جوان ۵۰ سال پیش است. در قدیم موسیقی به این شکل نبود. امکانات امروزی وجود نداشت. روحانیون با شیوه‌هایی ساده جوانان را جذب دین می‌کردند ولی در جامعه امروزی و درحالی‌که حدیثی هم از پیغمبر اکرم (ص) داریم که فرموده: «فرزندان خود را با زمان تربیت کنید» اما می‌بینیم که روحانیون ما تلاش زیادی در این راه نمی‌کنند. البته ضعف همه ما علی‌الخصوص جوان‌ها، این است که از هر چیزی به نفع خودمان استفاده می‌کنیم.

اسیر آذریس فر، دانش‌آموز رشته فیزیک سال سوم دبیرستان در ادامه صحبت همکلاسی‌هایش می‌گوید: جوان

روزشان شده در رفت‌وآمد هستند. وقتی متوجه می‌شوند برای چه منظوری متوجه آنها شده‌ام، جایی در وسط جمع خود برایم باز می‌کنند. حجت لطفی از این جمع در مورد جوانان می‌گوید: جوان در یک جمله کسی است که بر احساسات خود غلبه کند و در جامعه طوری رفتار کند که مردم به او احترام بگذارند. از او درباره روحانیون و انتظارش از آنها می‌پرسم. می‌گوید: روحانیون ما در عصر امروز باید اسلام را طوری به جوانان بشناسانند که جوان‌ها اسلام را بپذیرند. اما الآن می‌بینیم که عمده کثیری از روحانیون ما اسلام را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که گویی اسلام فقط کربلا و گریه و ... است. در این مورد، ما هم خیلی که دلمان بشکند، یکی دو ساعت گریه می‌کنیم و بعد هم هیچ. این طوری اسلام شناخته نمی‌شود. الآن جوانان ما یا حداقل این جمع را که می‌بینید، ما همه به دنبال درس خواندن هستیم. می‌پرسم امروز و در این ساعت چرا در پارک این‌همه جوان وجود دارد؟ می‌گوید: تعطیلات میان ترم است و اکثر بچه‌ها تعطیل هستند. برای تفریح و استراحت و فراغت از درس اینجا آمده‌اند. می‌گویم: صحبت اصلی را ادامه بده. می‌گوید: روحانیون ما از طریق سخنرانی‌های خوب که خسته‌کننده نباشد، پیش از پرداختن به این وقایع، بیشتر به دنبال تعریف جدیدی از اسلام باشند. تعریفی که جوان جذب آن شود. وجود شیوه‌های نو و جدید ضروری است. شیوه‌های گذشته مختص آن دوران است.

سیدرضا دلبری از این جمع در مورد شیوه‌های جذب جوان به دین می‌گوید: هنوز بسیاری از شیوه‌های موجود مربوط



در منطقه ما اصلاً رومانی وجود ندارد. اینجا رفت و آمد رومانیون فقط برای نماز جماعت مسجد است. ضمن آنکه اگر هم گذرشان به اینجا بیفتد، با ما کاری ندارند و ما هم به آنها کاری نداریم. اما یک نکته مهم اینکه بر فراز اوقات دوست دارم با آنها بنشینم و فیلی فودمانی کپ بزنم. حرف دل ما را هم گوش کنند



ولی همه می گویند در آن دوران، همه به هم نزدیک بودند. در دوران جنگ هم این نزدیکی بود. ولی الآن این فاصله و نزدیکی دور دورتر می شود. خدا حافظی می کند و می گوید، انشاء الله کربلا.

نوای دلنشین، آذان ظهر از بلندگوهای پارک در فضا طنین انداز می شود. سری به مسجد پارک می زنم. چند نفر از کارکنان پارک و افراد سالخورده هریک در گوشه ای از مسجد مشغول نمازند. از جوان و جماعت و از روحانی و پیش نماز خبری نیست، اما در بیرون ...!!!

نماهنگ نام دارد. تلفیقی از موسیقی قدیمی و نو و جوان پسند است. با این موسیقی جوان های ما دیگر به دنبال موسیقی های لس آنجلسی نمی روند. دوست او در پاسخ و به طنز می گوید: حالا همه می روند دنبال موسیقی های تهران جلی! اما جدا از همه این حرف ها، اعتماد برای جوان خیلی مهم است. اگر جوان به روحانی اعتماد پیدا کند، مطمئناً حرف او را هم خواهد پذیرفت. در این راه برخورد اول مهمترین چیز است. برخوردی که جوان به آن خیلی اهمیت می دهد و باید به آن توجه کرد.

از این جمع هم دور می شوم. در مسیرهای عابر پیاده پارک جوانی که متوجه گفتگویم با سایر جوان ها شده، جلو می آید. با کنجکاوی می پرسد، قضیه چیست؟ قیافه او برعکس سایر جوان های پارک است. گت خود را روی شانه انداخته و با انگشت سبابه اش آن را محکم گرفته. کفش هایش برعکس دیگران که ورزشی و سفیدرنگ است، از نوع قدیمی ها و به قول خود او قیصری است. شلوار و پیراهن ساده ای به تن دارد. خیلی خودمانی گرم صحبت می شود. می گوید: ما جوان ها را خیلی ها فراموش کرده اند. ما از همین آب و خاک هستیم. فاصله شماها با ما زیاد است و زیادتر هم می شود. می پرسم فاصله چه کسانی؟ می گوید: مگر روحانی ها را نمی گویی؟ می گویم: در مورد روحانی ها با تو صحبتی نکردم. می گوید: با آن جوان ها که صحبت می کردی، متوجه قضیه شدم. به روحانی ها بگو - نه بنویس، بنویس که از حوزه ها بیرون بزنند. با ما قاطی تر شوند، مثل اوایل انقلاب. البته من از آن دوران چیزی به خاطر ندارم



نمی فوادم وارد سیاست شوم ولی تصور من این است که رومانیون ما امروز بیشتر به دنبال کار سیاسی هستند تا اینکه به فکر من و جوان ها باشند. البته برقی از آنها نگران جوان های جامعه هستند، ولی درگیری آنها در سایر امور از جمله امور سیاسی مجال برایشان باقی نگذاشته که به ما هم توجهی کنند.



تحقق نیافت. البته از رأی دادن به آقای خاتمی پشیمان نیستیم اما جامعه امروز ما علی الخصوص رسانه های گروهی و همگانی چیزی برای ارائه به جوان ندارند. صدا و سیمای ما که جای خود دارد! دوست دیگری در این جمع به نام جواد امینیان است. او در مورد مشهد، روحانیون و حال و هوای جوانان و خصوصاً در مورد دین و مذهبی بودن شهر مشهد می گوید: اخیراً از اجرای کنسرت موسیقی یکی از خوانندگان در مشهد که در بین جوانان محبوبیت دارد، جلوگیری شد. چرا؟ بعداً هم اعلام کردند مشهد شهر مذهبی است. نمی دانیم فرق جوان های این شهر با دیگر شهرها چیست؟ آیا این یک تعصب بی جا نیست؟! آیا توجه نکردن به ما باعث نمی شود که جذب نوارهای موسیقی یاب، راک و ... شویم؟ کارهای جدید صدا و سیما که